

The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law

Foundations of Dejudicialization and Its Instances in Iranian Criminal Law

Mohsen Meshkani¹, Asal Azimian^{*2}, Ali Chahkandinezhad¹

1. Department of Law, Birjand Branch, Islamic Azad University, Birjand, Iran

2. Department of Law, Shahrood Branch, Islamic Azad University, Shahrood, Iran

* Corresponding Author's Email: Asal.azimian@iau.ac.ir

ABSTRACT

Dejudicialization is one of the most significant issues that has occupied the minds of criminal law scholars, particularly in light of the increasing criminal population. Criminal prosecution is a dual-faceted process that, on one hand, relates to the rights and freedoms of individuals in society, and on the other hand, concerns public order and security. The adjudication and resolution of disputes arising from criminal offenses generally fall within the jurisdiction of judicial authorities. Dejudicialization refers to the removal of adjudication and dispute resolution operations from the formal criminal proceedings process. The implementation of such dejudicialization may vary across different legal systems. The emergence of new conditions and exigencies has compelled criminal law to observe new issues and regulations in order to align with contemporary perspectives in judicial procedures. Among these are the fundamental principles governing punishments, which require criminal law to adopt and follow new approaches consistent with these principles. The present article aims to examine the theoretical foundations of dejudicialization and its instances within Iranian criminal law, as well as to identify the positive functions of dejudicialization within the judiciary. Methodologically, the study is applied in purpose and relies on a documentary research method through the examination of laws and authoritative sources. The collected data have been analyzed using a descriptive-analytical approach. Based on the findings, it can be concluded that dejudicialization reduces the heavy burden placed on the judicial system and decreases the volume of incoming cases to the courts. Ultimately, it facilitates the realization of justice in a simpler, more economical, and consequently fairer manner.

Keywords: Dejudicialization, Decriminalization, Mediation, Criminal Law, Judicial Procedure.

How to cite: Meshkani, M., Azimian, A., & Chahkandinezhad, A. (2024). Foundations of Dejudicialization and Its Instances in Iranian Criminal Law. *The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law*, 2(2), 334-353.



تاریخ ارسال: ۲۱ اردیبهشت ۱۴۰۳
 تاریخ بازنگری: ۱۳ مرداد ۱۴۰۳
 تاریخ پذیرش: ۲۱ مرداد ۱۴۰۳
 تاریخ چاپ: ۱ شهریور ۱۴۰۳

دانشنامه فقه و حقوق تطبیقی

مبانی قضازدایی و مصادیق آن در حقوق کیفری ایران

محسن مشکانی^۱، عسل عظیمیان^۲، علی چهکنندی نژاد^۱

۱. گروه حقوق، واحد بیرجند، دانشگاه آزاد اسلامی، بیرجند، ایران
 ۲. گروه حقوق، واحد شاهرود، دانشگاه آزاد اسلامی، شاهرود، ایران
 * پست الکترونیک نویسنده مسئول: Asal.azimian@iau.ac.ir

چکیده

قضازدایی از مسائل مهمی است که با توجه به افزایش جمعیت کیفری ذهن اندیشمندان حقوق کیفری را به خود مشغول کرده است، چرا که تعقیب کیفری امری است دو سویه که از یک سو با حقوق و آزادی‌های افراد جامعه و از سوی دیگر با نظم و امنیت عمومی در ارتباط است. رسیدگی و حل و فصل دعاوی ناشی از جرائم کیفری، معمولاً در صلاحیت مقامات قضایی است. قضازدایی، خارج‌سازی عملیات رسیدگی و حل و فصل دعاوی مزبور از فرایند اقدامات رسمی کیفری است. قطع و فصل مزبور در نظام‌های حقوقی مختلف ممکن است به شیوه‌های گوناگون انجام پذیرد. پیدا شدن شرایط و اقتضائات تازه، حقوق کیفری ناگزیر به رعایت مسایل و مقرراتی برای پیروی از دیدگاه‌های جدید در دادرسی‌های خود شده است، که اصول حاکم بر مجازات‌ها از جمله این مقررات است که حقوق کیفری باید با پذیرش رویکردهای جدید سعی در تبعیت از این اصول نماید. مقاله حاضر از نظر هدف پژوهشی مبانی قضازدایی و مصادیق آن در حقوق کیفری ایران و شناخت عملکرد مثبت قضازدایی در دستگاه قضایی را مورد بررسی قرار داده است و از نظر هدف کاربردی و به لحاظ گردآوری اطلاعات به روش اسنادی و از طریق مطالعه قوانین و منابع معتبر انجام شده و اطلاعات به دست آمده به صورت توصیفی-تحلیلی مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است و با توجه به یافته‌های حاصله می‌توان گفت که قضازدایی موجب کاهش بار سنگین دستگاه قضایی و کاهش تراکم ورودی پرونده‌ها به دادگستری می‌گردد و در نهایت تسریع در احقاق حق به صورت آسان، ارزان و در نتیجه عادلانه‌تر صورت می‌گیرد.

کلیدواژگان: قضازدایی، جرم‌زدایی، میانجی‌گری، حقوق کیفری، دادرسی.

امروزه این اندیشه در جرم شناسی مطرح می‌باشد که از ورود افراد به فرایند کیفری جلوگیری گردد یا در صورت ورود آن‌ها به این فرایند از ادامه و تطویل آن ممانعت به عمل آید؛ چرا که رسیدگی - های کیفری هم موجب برچسپ خوردن مجرمانه افراد گردیده که این امر جامعه‌پذیری مجدد آن‌ها را با مشکل مواجه می‌سازد و هم موجب تحمیل هزینه‌های زیادی بر جامعه و دستگاه قضایی خواهد گردید. بنابراین، قضازدایی به عنوان یکی از راهکارهای موثر کاستن از بار دادگستری در رسیدگی به جرایم و اجتناب از این معایب پیشنهاد گردید.

باید توجه داشت که قضازدایی، راهکاری فنی برای کاستن از تراکم دعاوی در مراجع رسمی دادگستری و قطعاً نسبی است. نسبیت راهکار یاد شده، امری بدیهی و منطقی است؛ زیرا قضازدایی مطلق در مفهوم تعطیل نهاد دادرسی و دادگستری و حذف وظیفه اساسی قضاوت در مفهوم خاص آن، در زمره وظایف حکومت است (اصل ۱۵۶ قانون اساسی)؛ بدین ترتیب، به هیچ بهانه‌ای نمی‌توان تمام اختیارات و اقتدارات قانونی را برای تأمین عدالت قضایی از دولت سلب کرد. تراکم شدید دعاوی در مراجع قضایی، کمبود دادرس، هزینه مالی نگهداری از محکومان به زندان برای دولت و... از جمله دلایلی است که اولیای امور را به اندیشیدن درباره‌ی راهکارهایی برای بهبود کارایی دستگاه قضایی و کاستن از حجم دعاوی واداشته است.

لذا قضازدایی سازوکاری در جهت محدود نمودن صلاحیت نهادهای دستگاه قضایی به نفع سایر نهادها و روش‌های رسیدگی و توزیع و تقسیم دعاوی کیفری به نظام‌های دیگر دولتی و جامعه مدنی بوده و از ورود افراد به دستگاه قضایی ممانعت نموده و از تطویل دادرسی جلوگیری می‌نماید؛ بدین نحو که پرونده را از دستگاه قضایی منحرف نموده و جهت رسیدگی به جرایم از سایر شاخه‌های حقوق مانند حقوق اداری، حقوق مدنی و نهادهای

صنفا و مراجع انتظامی و انضباطی بهره می‌گیرد و این موضوع به حل و فصل اختلافات به صورت غیر مخاصمه‌ای تاکید دارد و از ساز و کارهای غیررسمی برای حل و فصل دعاوی کمک می‌گیرد و مبتنی بر اصل مشارکت اجتماع در اجرای عدالت می‌باشد. از این رو هدف قضازدایی، انتقال عدالت به میان مردم و نزد آن‌ها به منظور دستیابی هر چه سریعتر به راه حل اختلاف کیفری و ترمیم و رفع بحران و اختلال ناشی از ارتکاب جرم در محل، گروه و خانواده است.

۱- مفهوم قضازدایی

این مفهوم عمدتاً در ارتباط با استفاده مقامات تعقیب جرم، از جانشین‌های سستی و کلاسیک کیفری در برخورد با جرایمی است که علیه قوانین کیفری ارتکاب می‌یابد. اثر چنین روشی خارج کردن فرد مظنون از فرایند رسیدگی قضایی کیفری بوده و ممکن است در هر لحظه‌ای از جریان رسیدگی صورت گیرد. قضا زدایی از طریق توزیع و تقسیم دعاوی کیفری به نظام‌های دیگر دولتی و جامعه مدنی سبب منحرف شدن پرونده از دستگاه قضایی می‌شود. قضا زدایی در جهت محدود کردن مداخله نظام کیفری و حقوق کیفری است و به پرهیز از حقوق کیفری توصیه می‌کند.

هدف دست اندرکاران سیاست جنایی پرهیز از درگیر شدن مرتکبان در فرایند عدالت کیفری یا در صورت ورود به این فرایند جلوگیری از ادامه مسیر آن‌ها یا منحرف کردن آن‌ها به سمتی مناسب تر است به همین جهت زمانی که به استراتژی عقب نشینی یا تحدید گسترده حقوق جزا از این زاویه نگریسته می‌شود جلوه جدیدی از سیاست جنایی با عنوان قضا زدایی بروز می‌کند که با پیدایش نظریه‌های جرم شناسی واکنش اجتماعی در آمریکای شمالی فرصت مناسبی برای رشد و پیشرفت پیدا می‌کند. بنابراین قضا زدایی عبارت از عدول موقت از فرایند کیفری معمول قبل از رای محکومیت توسط دادگاه است که منجر به مشارکت متهم در برخی از اشکال از برنامه‌های غیر کیفری می‌گردد.

۲- مبانی جرم شناختی قضازدایی

کاهش فرایند کیفری بر گرفته از نظریه‌ها و مفاهیم جرم شناسی است که با رویکردی مصلحت جویانه به دنبال پاسخ به پدیده مجرمانه است. دانش جرم شناسی^۱ از طریق تمرکز بر مرتکبان جرم و مطالعه آنان درصدد پیشگیری از ارتکاب بزهکاری یا کاهش تکرار آن است. قانون گذار از یافته‌های جرم شناسی در جهت کاهش موارد تعقیب و تدوین سیاست جنایی منسجم و کارآمد سود جسته است. نظریه‌های مختلف از جمله نظریه تعامل گرایی و با انتقاد از عملکرد عدالت کیفری و تمرکز بر روی این موضوع که تعقیب و مجازات همواره آخرین راه پیشگیری از بزه نیست کار مناسبی را در راستای پیش بینی کاهش تعقیب در قانون آیین دادرسی کیفری ایجاد نموده‌اند (Taghipour & Salimi, 2018).

مکتب دفاع اجتماعی نوین خود را پرچم دار «سیاست جنایی انسان‌گرا» معرفی کرد و بیان داشت که انسان قابل نجات است. در برابر مکتب تحقیقی که فقط از منافع جامعه دفاع می‌کرد و جرم دار بود. دفاع اجتماعی جدید، نگاهی ایجابی به مجرم دارد و معتقد است با اصلاح مجرم می‌توان از کل جامعه دفاع نمود. اندیشه اساسی این جنبش، دفاع جامعه از طریق سازگاری مجدد و بازسازی اجتماعی مجرم محقق می‌شود هدف مبارزه علیه مجرم و طرد او نیست، بلکه مهیا نمودن شرایط بازگشت فرد به جامعه هدف اصلی است (Najafi Abrondābādi, 2003a, 2003b).

۳- جلوه‌های قضازدایی نوین در ایران

راهبرد کاهش فرایند دادرسی در جهت قضازدایی و اصلی فردی کردن تعقیب و اجتناب از ورود به فرایند قضایی یا جلوگیری از تطویل دادرسی و محدود نمودن صلاحیت عام نهاد دادگستری و توسل به سایر نهادهای دیگر و جامعه مدنی در اعمال پاسخ کیفری

به بزهکاران برای تعیین سرنوشت دعوای کیفری در مرحله پیش از دادرسی و حین دادرسی از شیوه‌های مختلفی بهره می‌گیرد که برخی از این شیوه‌ها به زمان کشف جرم و قبل از حضور بزهکار نزد مقام قضایی و در واقع در مرحله پلیسی اعمال می‌شود و ضابطین دادگستری در جهت کنترل سیاست جنایی و جلوگیری از تراکم حجم پرونده با اقدامات تأمینی و تربیتی و در راستای پیشگیری از جرم از طریق هشدار و توبیخ و تذکر و یا درج در پرونده بدون ارجاع به مقام قضایی اقدام لازم در جهت اعمال قضازدایی فراهم می‌نماید و گاهی این قضازدایی در مرحله تعقیب و نهاد دادستانی اعمال می‌گردد که می‌توان قضازدایی تعقیب را نام برد و برخی از قضازدایی‌ها در تمام مراحل رسیدگی و حتی اجرا اعمال می‌گردد که این اقدامات گاه با رویکرد کامل کنارگذاری فرایند دادرسی بوده مانند قرار بایگانی کردن پرونده موضوع ماده ۸۰ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۹۲ و گاهی با حذف قسمتی از فرایند دادرسی همراه است. مانند کیفرخواست شفاهی موضوع ماده ۸۶ قانون فوق الذکر که درصدد پاسخگویی به بزهکاران است و گاهی قضازدایی با توجه به مبنای وارده در کاهش اثرات مخرب بر دستگاه عدلیه و کاهش هزینه‌ها تأثیرگذار است پس قضازدایی در سه مرحله متصور است اولی مرحله پلیسی دوم مرحله دادرسی و سوم مرحله رسیدگی [دادگاه] که هر چه قضازدایی در مرحله ابتدایی صورت گیرد و آثار آن به وفور زیادتیر خواهد بود.

الف: قرار بایگانی پرونده^۲

ب: میانجیگری کیفری

ج: تعلیق تعقیب^۳

د: تعویق تعقیب و تعویق صدور حکم

ه: مجازات‌های جایگزین حبس

یکی دیگر از مباحثی که باعث قضازدایی می‌شود نظام نیمه آزادی در جهت حمایت از شخص بزهکار، خانواده او و در نهایت جامعه

³ - Deferred Prosecution

¹ - Criminology

² - Archive file

از آن استفاده می‌برد بحث نظام نیمه آزادی است ماده ۵۵ قانون مجازات آن را شیوه‌ای دانسته که براساس آن محکوم علیه می‌تواند در زمان اجرای حکم حبس، فعالیت‌های حرفه‌ای، آموزشی، حرفه‌آموزی درمانی و نظایر اینها را در خارج از زندان انجام دهد. این ماده نظارتی مستمر بر این نظام در نظر گرفته است. ماده ۵۶ همان قانون محدوده اختیار عمل قضات برای حکم به اعمال نظام نیمه آزادی برای مجرمان را مشخص کرده است و محکومان قطعی به حبس‌های تعزیری درجه ۵ تا ۷ را مشروط به گذشت شاکی خصوصی، میزان تأمین متناسب، تعهد به انجام یک فعالیت شغلی، مشارکت در تداوم زندگی خانوادگی و درمان اعتیاد یا بیماری محکوم را با رضایت وی مشمول این نظام قرار داده است. سابقه تاریخی این نهاد در کشور ما به آیین‌نامه سازمان زندان‌ها و اقدامات تأمینی و تربیتی قبل از انقلاب بر می‌گردد. یکی دیگر از مباحثی که می‌تواند باعث قضازدایی گردد نهاد ارفاقی نظام آزادی مشروط است که یک تدبیر در کاهش جمعیت کیفری زندان می‌باشد که هدف عمده آن پرورش محکوم و پیشگیری از تکرار جرم خواهد بود که به موجب ماده ۵۸ قانون مجازات در مورد محکومیت به حبس تعزیری، دادگاه صادر کننده حکم می‌تواند در مورد محکومان به حبس بیش از ده سال پس از تحمل نصف و در سایر موارد پس از تحمل یک سوم مدت مجازات به پیشنهاد دادستان یا قاضی اجرای احکام با رعایت شرایط که اولاً محکوم در زمان اجرا همواره از خود حسن اخلاق و رفتار نشان دهد و حالات و رفتار محکوم نشان دهد که پس از آزادی دیگر مرتکب جرمی نمی‌شود به علاوه به تشخیص دادگاه تا آنجایی که استطاعت دارد ضرر و زیان مورد حکم یا موافقت مدعی خصوصی را بپردازد و اینکه قبلاً از آزادی مشروط استفاده نکرده باشد. نسبت به صدور حکم آزادی مشروط اقدام نماید (Ashouri, 2016).

نظارت یا کنترل تحت سامانه‌های الکترونیکی می‌تواند یکی از موارد کاهش جمعیت کیفری زندان و اعمال قضازدایی نام برد بر

اساس ماده ۶۲ قانون مجازات اسلامی نهادی برآمده از تحولات سریع و فراگیر فناوری‌های الکترونیکی و مخابراتی و اینترنتی است که مقنن کیفری با الگوبرداری از نمونه‌های مشابه مکان یابی اینترنتی در زمینه فناوری اطلاعات سعی در تحت نظر قرار دادن محکومان به حبس تعزیری درجات ۵ تا ۸ در محیطی خارج از زندان دارد. نظارت الکترونیکی چه از نوع فعال و چه انفعالی، علاوه بر کنترل نیروی انسانی نیازمند فناوری پیشرفته است که خود مستلزم بهره‌مندی از نیروهای متخصص، کارآمد و دستگاه‌های پیشرفته است (Homayi & Digarān, 1998).

توبه و قاعدهء درء و معافیت از کیفر موضوع ماده ۲۹ و ۱۱۴ تا ۱۱۹ و ماده ۱۲۰ از قانون مجازات اسلامی می‌تواند الگوهای خوبی برای قضازدایی نظام قضایی محسوب شود. نهاد معافیت از کیفر به نحوی بی‌کیفری را تجویز کرده است. این نهاد برگرفته از علوم جنایی و جرم‌شناختی بالینی بوده است و توبه به عنوان عامل سقوط مجازات، می‌توان اشاره کرد و قاعده درء با توجه به اطلاق آن به همه جرائم می‌توان در بر گیرد.

۴- آثار و پیامدهای قضازدایی

تدابیر و ساز و کارهای قضازدایی پیامدهایی دارد که هر کدام از آنها را به تفکیک بیان نموده و تشریح خواهیم کرد. آثار قضازدایی عبارتند از:

۴-۱ خروج فرد مظنون از فرایند رسیدگی کیفری

با توجه به معایبی که حضور فرد در فرایند کیفری دارد و سبب سرخوردگی افراد و خوردن برچسپ مجرمانه آنها خواهد گردید لذا با اعمال ساز و کارهای قضا زدایی مانند تعلیق تعقیب، معامله اتهام، میانجی‌گری و... فرد مظنون از فرایند رسیدگی کیفری خارج می‌شود و از معایب آن پرهیز خواهد شد.

۴-۲ صرفه جویی در هزینه‌های اجرای عدالت

با توجه به اینکه رسیدگی خارج از فرایند عدالت کیفری رسمی به صورت ساده و بدون رعایت تشریفات و آئین خاص و در مواقعی

۵-۱ مرحله تقنینی

با توجه به جرم شناسی های واکنش اجتماعی که حیطه مطالعات خود را قبل از جرم انگاری اعمال در قانون جزا معین می نمایند می توان اذعان داشت که ما می بایست قضا زدایی را از هنگام تقنین قوانین بررسی نمائیم. از یک سو موضوع به جرم انگاری اعمال به عنوان جرم در قانون جزا مربوط می شود یعنی مقنن می تواند از آوردن برخی از اعمال به عنوان جرم خودداری نماید و سعی نداشته باشد که به هر چیز بعد کیفری بدهد یعنی قانون گذار این قصد را نداشته باشد که از همه ارزش های جامعه از طریق جزایی حمایت نماید و هر موضوعی را در حیطه نظام کیفری وارد نماید. چون با جرم انگاری های متعدد به صورت بالقوه به تابعان حقوق جزا افزوده و خود به خود به تعداد مجرمین بالقوه می افزاییم و امکان ورود افراد بیشتری را در فرایند کیفری فراهم می آوریم در حالی که قانون گذار می تواند به طرق دیگر غیر از شیوه کیفری از ارزش های مورد قبول اکثریت اعضای جامعه حمایت نماید و از آوردن آن ها در قلمرو حقوق جزا خودداری کند که این امر خود نوعی قضا زدایی است.

از سوی دیگر در مرحله تقنین می توان صلاحیت رسیدگی به برخی از اعمال را به نهادهای دیگر دولتی یا جامعه ای واگذار نمود یعنی از طریق مراجع اداری، انضباطی و مدنی یا نهادهای جامعه ای مانند شوراهای مردمی رسیدگی به جرایم از ورود افراد به فرایند کیفری ممانعت به عمل آورد.

همچنین در مرحله تقنین می توان با پیش بینی تاسیسات حقوقی مختلف مانند میانجی گری کیفری، تعویق صدور حکم و غیره به قضا زدایی مبادرت ورزید لذا با توجه به مسائل مطروحه می توان گفت که قضا زدایی در مرحله تقنین نیز متصور می باشد.

۵-۲ مرحله قضایی

به وسیله جامعه مدنی و به صورت رایگان صورت می پذیرد؛ همچنین چون هدف آن بیشتر صلح و سازش و رفع اختلاف می باشد و رسیدگی به اختلاف را از دوئل قضایی خارج می کند مانع از اعمال فشارهای مادی بر افراد و دستگاه قضایی گردیده و باعث می شود که در هزینه های اجرای عدالت صرفه جویی گردد. در فرایند غیر رسمی هزینه های پیرا قضایی مانند وکالت، کارشناسی و ... نیز بر طرفین تحمیل نمی گردد.

۴-۳ افزایش نقش جامعه مدنی در رسیدگی های کیفری

با توجه به اینکه هدف قضا زدایی بردن عدالت به میان مردم و استفاده از جامعه مدنی و مردم در رسیدگی به اختلافات و حل و فصل مسالمت آمیز دعاوی می باشد، لذا از طریق ایجاد نهادهایی مانند هیات های حل اختلاف محلی از طریق جامعه مدنی به جرایم رسیدگی می نمایند. لذا تدابیر قضایی باعث افزایش نقش جامعه مدنی در فرایند عدالت کیفری و جلب مشارکت مردم در اجرای عدالت خواهد شد.

۴-۴ برقراری روابط مسالمت آمیز میان مردم

تدابیر قضایی در جهت حل و فصل دعاوی هستند تا اعمال مجازات و کیفر، لذا با توجه به اینکه طرفین دعوا را رو درروی هم قرار نمی دهند بلکه آن ها در کنار هم، در کنار اعضای جامعه محلی، مانند میانجی گر، دوستان، آشنایان و همسایگان در جهت رسیدن به یک راه حل مرضی الطرفینی قرار می دهند و هدف هر کدام از آن ها غلبه بر دیگری نیست و هر کدام از طرفین دعوا پس از اتمام فرایند غیر رسمی کیفری راضی از فرایند مربوطه خارج می شوند لذا این امر باعث برقراری روابط مسالمت آمیز میان مردم خواهد شد و از حالت های انتقام جویانه جلوگیری خواهد نمود.

(Najafi Abrondābādi, 2003a, 2003b).

۵-۳ مراحل مختلف قضا زدایی

قضا زدایی در مراحل مختلف فرایند کیفری می تواند صورت پذیرد که به تفصیل راجع به آن توضیح می دهیم:

و شخص دارد تا ترک آن، فلذا با ترک تعقیب پرونده را بایگانی خواهد کرد.

ب- مرحله دادرسی

مرحله دوم قضا زدایی در فرایند دادرسی مرحله دادرسی مرحله دادرسی و دادگاه است که توسط قاضی دادگاه با اعمال تدابیری صورت می‌گیرد. پس از اینکه پرونده از مرحله دادرسی گذشته و وارد دادگاه می‌شود قضا زدایی و جلوگیری از ادامه مسیر پرونده در این مرحله نیز متصور است.

«یکی از مهم‌ترین ابزارها در مرحله دادرسی جهت قضا زدایی میانجی‌گری کیفری است که قاضی دادگاه با احراز شرایط قرار ارجاع امر میانجی‌گری را صادر می‌نماید که میانجی‌گری می‌تواند خود قاضی دادگاه باشد یا به اشخاص حقیقی یا حقوقی خارج از دادگاه این امر را واگذار نماید. روش میانجی‌گری نمونه‌ای است از انحراف نسبت به فرایند کیفری که شرکت در چنین روشی، به رضایت هر دو طرف دعوی کیفری بستگی دارد. در این روش شاکی و متهم را ترجیحاً در یک مکان بی طرف و زمان مناسب برای هر دوی آنها، در حضور شخص ثالث بی طرف به نام میانجی در کنار هم قرار می‌دهد که در صورت موفقیت به قضا زدایی منتهی خواهد شد.» (Ashouri, 2016). همچنین قاضی دادگاه می‌تواند تحت شرایطی از طریق تعویق صدور حکم، متهم را از فرایند کیفری خارج نماید.

ج- مرحله اجرای حکم

قضا زدایی در مرحله اجرای حکم از طریق بکارگیری ضمانت اجراهای جانشین مجازات‌های سالب آزادی، همچون جزای نقدی، تعلیق مراقبتی و... نیز امکان پذیر می‌باشد. در برخی کشورها مانند فرانسه که قاضی اجرای مجازات‌ها اختیارات زیادی مانند اعطای آزادی مشروط یا تبدیل حبس به مجازات‌های اجتماعی و جایگزین حبس دارد قضا زدایی در مرحله اجرای حکم که بخشی از فرایند کیفری می‌باشد نیز متصور است.

قضا زدایی در هر مرحله‌ای از فرایند کیفری اجرا شدنی است؛ از زمان وقوع جرم (آغاز مرحله تعقیب کیفری) تا خاتمه اجرا که ما در مرحله قضایی دو مرحله را به تفکیک بررسی می‌نمائیم:

الف- مرحله تعقیب

در نظام‌هایی که تشکیلاتی به نام دادرسی دارند در مرحله تعقیب می‌توان از ادامه فرایند کیفری جلوگیری کرد. با توجه به اصل مناسب بودن یا مقتضی بودن تعقیب، امروزه از دیدگاه سیاست جنایی، تعقیب همه مجرمان، بویژه در جرم‌های کم اهمیت که تراکم پرونده‌های کیفری را در بردارد، ممکن است از نظر دادستان سودمند نباشد. چنین است که اصل اقتضای تعقیب جایگاه خاصی را در میان ابزارهای سیاست جنایی به خود اختصاص داده است. در این گونه موارد دادستان تصمیم به تعقیب نکردن متهم می‌گیرد که از طریق صدور قرار تعلیق تعقیب، متهم را از فرایند کیفری خارج می‌کند که منجر به قضا زدایی گشته و پرونده بایگانی می‌شود. همچنین از طریق معامله اتهام یا (plea bargaining) در مرحله تعقیب می‌توان قضا زدایی نمود. روش اخیر عبارت از مذاکرات بین مقام تعقیب کننده و متهم است با هدف اینکه آن مقام متهم را متقاعد نماید که به جرم خود اعتراف کند. در صورتی که متهم متقاعد شده و اقرار به جرم نماید در مقابل از مسئولیت کیفری خفیف تر برخوردار خواهد شد. همچنین در سیستم‌هایی که یکی از مراحل رسیدگی به امر کیفری، مرحله دادرسی است، دادستان در هر امر کیفری پس از دقت در صلاحیت ذاتی و شخصی و تعیین اینکه عمل ارتكابی جرم است و مسئولیت کیفری متهم مسلم در صورتی که قانون اختیار سنجش در مصلحت تعقیب یا عدم تعقیب را به او و تفویض کرده باشد با ملاحظه درجه اهمیت و شرایط ارتكاب جرم چنانچه از درجه کم اهمیت بوده، و ضرر و زیان شاکی ترمیم شد یا تعهد به جبران آن شده باشد و تشخیص اینکه تعقیب کیفری ضرر و معایب بیشتری برای جامعه

قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب ۱۳۸۱ به این نهاد اشاره‌ای نشد. در قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ این نهاد در ماده ۸۱ پیشبینی شده است.

همانطور که مشخص است تفاوت اصلی نهاد تعلیق تعقیب با نهاد تعویق صدور حکم در مرجع صادر کننده آن‌ها است. قرارهای تعلیق تعقیب در مرحله تحقیقات مقدماتی در دادسرا توسط مقام تعقیب و تحقیق صادر می‌شود ولی نهاد تعویق صدور حکم در مرحله رسیدگی در دادگاه و توسط قاضی صادر کننده حکم مورد استفاده قرار می‌گیرد. تفاوت دیگر آن‌ها این است که در مورد اول هنوز مجرمیت فرد ثابت نشده اما در نهاد تعویق صدور حکم، دادگاه پس از احراز بزهکاری صدور حکم را به تعویق می‌اندازد (Goldūst Jūybārī & Morādīān, 2015).

۶-۲ تعلیق اجرای مجازات

یکی از واکنش‌های شایع که در اعصار مختلف، همواره برای مقابله با پدیده جرم و بزهکاری مورد استفاده بشر قرار گرفته است مجازات حبس می‌باشد. یکی از اهدافی که برای مجازات زندان در نظر گرفته شده، هدف اصلاحی و تربیتی آن برای فرد زندانی است. اما آنچه در عمل مشاهده شده، این است که نه تنها این هدف تأمین نشده بلکه زندان به عنوان محیط تعلیمی ناخودآگاهی عمل کرده که محکومان به حبس‌های غیرضروری در آنجا به صورت کاملاً تخصصی در ارتباط با مجرمین خطرناک، جری‌تر می‌گردند. (از این رو، جایگزین‌های زندان مطرح شد. تعلیق مراقبتی یکی از مهم‌ترین این جایگزین‌ها است که هدف اصلی آن کاستن از تعداد جرائم و شمار زندانیان می‌باشد (Holman & Quinn, 1995).

اندیشه تعلیق اجرای مجازات که مشهور به نظام فرانسوی-بلژیکی است (هامایی، کواشی و دیگران، ۱۳۷۷: ۵۹) تحت تأثیر مکتب تحقیقی وارد قوانین کشورهای اروپایی شد و از طریق کشور فرانسه به نظام کیفری ایران وارد گردید. این نهاد از زمان تصویب قانون

چون ادامه فرایند کیفری در مرحله اجرای حکم آثار مخرب و زیانباری بر متهم دارد که خارج نمودن وی از طریق اعمال جایگزین‌های مجازات حبس و یا از طریق آزادی مشروط یا تعلیق تعقیب می‌تواند به قضازدایی منجر شود.

۶-۱ مصادیق قضازدایی در حقوق کیفری ایران

در ابتدا مصادیق قضازدایی که شامل: ۱- تعلیق تعقیب، ۲- تعلیق اجرای مجازات، ۳- تعویق تعقیب و تعویق صدور حکم، ۴- میانجگری کیفری، ۵- مجازات‌های جایگزین حبس، ۶- قرار بایگانی پرونده می‌باشد به تفصیل مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۶-۱-۱ تعلیق تعقیب

تعقیب جرائم مهم‌ترین وظیفه دادسرا است تا پس از تشکیل و تکمیل پرونده تحقیقات مقدماتی، زمینه محاکمه و صدور حکم توسط دادگاه فراهم گردد. از این تکلیف به عنوان اصل قانونی بودن تعقیب یاد می‌شود. با این حال، گاه اوضاع و احوال حاکم بر ارتکاب جرم به گونه‌ای است که نشان می‌دهد مجرم کم خطر است، خسارت زیان دیده جبران شده یا در حال جبران است و آثار جرم بر نظم عمومی اندک و قابل مسامحه می‌باشد. در چنین شرایطی، آثار نامطلوب تعقیب و مجازات متهم ممکن است بیش از فواید و مزایای آن باشد. با توجه به چنین برداشتی، در نیمه دوم قرن بیستم اصل موقعیت داشتن یا مناسب بودن تعقیب مورد توجه حقوق دانان و سیاستگذاران جنایی قرار گرفت (Ashouri, 2009).

در پرتو اصل مناسب بودن تعقیب، نهاد تعلیق تعقیب مطرح می‌شود. تعلیق تعقیب به معنای معلق کردن پیگرد و تعقیب دعوای کیفری از سوی دادستان برای دوره زمانی معین است. (این نهاد برای اولین بار با تصویب ماده ۴۰ مکرر قانون آیین دادرسی کیفری در سال ۱۳۵۲ وارد نظام حقوقی ایران شد. این نهاد در سال ۱۳۵۶ در ماده ۲۲ قانون اصلاح پاره‌ای از قوانین دادگستری با کمی تغییر ابقا گردید. اما در قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۷۸ و همچنین

مجازات عمومی ۱۳۰۴ همواره مورد توجه تصمیم گیران سیاست جنایی بوده در ماده ۴۶ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ به آن اشاره شده است. نهاد تعلیق اجرای مجازات که هدف اصلی آن بازپروری بزهکاران می باشد، به دو صورت ساده و مراقبتی پیش - بینی شده است. در تعلیق مراقبتی بر خلاف نوع ساده آن، بزهکار باید در مدت تعلیق تعهدات و شرایط تعیین شده توسط دادگاه را رعایت نماید.

تعلیق اجرای مجازات برای نخستین بار در قالب قانون تصویب شده در ۲۶ مارس ۱۸۹۱ میلادی مشهور به قانون برانژر وارد نظام حقوقی فرانسه گردید و از آن تاریخ تا کنون همواره توجه قانون گذار را به خود جلب نموده است (Lottermoser & Koulb, 2008). این نهاد به سه صورت ساده، مراقبتی و همراه با انجام کار عام المنفعه پیشبینی شده است. باید توجه داشت که دو مورد اخیر از جمله جایگزین های حبس محسوب می شوند.

در تفاوت میان نهادهای تعلیق اجرای مجازات با تعویق صدور حکم باید گفت که در مورد اول، قاضی حکم مجازات مجرم را صادر می کند اما اجرای این حکم را برای مدت معینی معلق می نماید حال آنکه در مورد اخیر، اساسا دادگاه صدور حکم مجازات را به تأخیر می اندازد. تفاوت دیگری که البته در حقوق فرانسه بین این دو نهاد مشهود است، عبارت می باشد از اینکه تعلیق مراقبتی و تعلیق همراه با انجام کار عام المنفعه برخلاف تمام گونه های تعویق صدور حکم به عنوان جایگزین های حبس محسوب می شوند.

۶-۳ تعویق صدور حکم

نهاد تعویق صدور حکم ریشه در نظام پروباسیون یا تعلیق مراقبتی در تجربه گرایی در بستون ودر بیرمنگام انگلوساکسون دارد. این نظام که در سال ۱۸۴۱ به ابتکار جان آگوستوس به کوشش هیل به وجود آمد، عبارت از تعویق صدور حکم محکومیت بزهکار، از یک سو و تحت مراقبت قرار دادن وی برای یک مدت آزمایشی

از سوی دیگر است (Najafi Abrondābadi, 2003b). آگوستوس که یک کفاش بود. در زمان خود از قاضی خواست که تعیین مجازات مجرمانی را به تأخیر بیندازد و آن ها را برای مدتی تحت نظارت او واگذارد. هرچند او در ابتدا تلاش های خود را بر روی اعتیاد به الکل متمرکز کرده بود ولی بعد دامنه تلاش های خود را به بزهکاری اطفال و شرب خمر بزرگسالان توسعه داد (Rezā'i, 2010).

نهاد تعویق صدور حکم تا به حال در قلمرو سیاست جنایی ایران سابقه نداشته است. همواره در نظام کیفری ایران، اصل این بوده است که قاضی پس از احراز مجرمیت مرتکب به صدور حکم محکومیت مبادرت ورزد. (ماده ۲۱۸ قانون آیین دادرسی کیفری). اولین بارقه های توجه به نهاد تعویق صدور حکم در ماده ۲۵ لایحه رسیدگی به جرائم اطفال و نوجوانان دیده می شود. اما این لایحه به تصویب مجلس شورای اسلامی نرسید. این نهاد که نظر سیاستگذاران جنایی را به خود جلب کرده بود، نهایتا در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ در فصل پنجم ذیل بخش مجازات ها از کتاب اول (مواد ۴۰ تا ۴۵) پیش بینی شد.

۶-۴ میانجیگری کیفری

واژه (میانجیگری) در دو معنی به کار می رود : یکی وساطت بین دوطرف متخاصم به منظور عفو طرف متجاوز به وسیله قربانی یا زیان دیده یا به منظور رفع اختلاف و ایجاد صلح و سازش بین آن دو، دیگری، پایمردی و وساطت نزد حاکم (قاضی) به سود مجرم و گناهکار به منظور عفو بخشش خطای او یا تخفیف در مجازات وی (در زبان عرب، واژه (شفاعت) در معنای دوم میانجیگری به کار رفته است. این کلمه مأخوذ از (شفیع) به معنای (جفت) است. گویی شفاعت کننده (شفیع) با وسیله قراردادن حرمت و اعتبار خود نزد حاکم (مشفوع الیه) و قرار گرفتن در کنار شخص خاطی (مشفوع له) جفت او گشته، درصدد رهایی او از مجازاتی که در معرض آن قرار گرفته بر می آید. آنچه در دانشنامه (استقلال

۲) میانجی‌گری کیفری دولتی که زیر نظر قوه قضاییه است مثل فرانسه از نظر دیگر می‌توان آن را به تحت نظر دادسرا و خارج از دادسرا تقسیم نمود.

میانجی‌گری کیفری پیش‌بینی شده در ماده ۸۲، از کدام نوع است؟ در ماده ۸۲ اولین بحث، بحث قلمرو است. که شامل جرایم تعزیری درجه ۶ و ۷ و ۸ می‌باشد. بنابراین تا حدودی می‌توان گفت جرایم زیادی را در بر می‌گیرد.

در ماده ۸۲ گفته «مقام قضایی می‌تواند» و چنین استنباط می‌شود که علاوه بر دادسرا دادگاه هم می‌تواند میانجی‌گری کیفری را اعمال کند. و در ماده ۱۶ لایحه تشکیل دادگاه اطفال و نو جوانان می‌گوید میانجی‌گری کیفری در مرحله اجرا هم امکان‌پذیر است. لذا از این جهت شبیه کامن لا می‌باشد.

تبصره ماده ۸۲: در ایران بازپرس نمی‌تواند میانجی‌گری کند اما طبق تبصره می‌تواند از دادستان تقاضا نماید. میانجی‌گری با توجه به عدالت‌سازشی باید با توافق طرفین باشد. یعنی حقوق بزه دیده و متهم باید رعایت شود و جوهر اصلی میانجی‌گری توافق طرفین است بنابراین تا زمانی که طرفین راضی نباشند، رجوع به مرحله میانجی‌گری کیفری امکان‌پذیر نیست. اما نکته مهم در توافق متهم است یعنی متهم می‌پذیرد که جرمی انجام داده و می‌خواهد آثار آن را بر طرف کند و تا زمانی که نپذیرد، میانجی‌گری کیفری معنا ندارد. میانجی‌گری نهادی چندسویه است هم در توجه به جامعه، هم بزه‌کار و هم بزه دیده می‌باشد. و هم می‌خواهد نظم را در جامعه برقرار سازد، هم بزه‌کار را اصلاح کند و هم خسارات بزه دیده را جبران نماید گاه جبران خسارت با یک عذر خواهی ساده امکان‌پذیر است در اینجا موافقت بزه‌کار یعنی عمل ارتكابی را پذیرفته و سعی در جبران آن دارد.

موافقت و درخواست شق اول ماده است و متهم از دادستان درخواست می‌کند که مهلت دو ماهه ایی به او بدهد تا موافقت و رضایت شکلی را بدست آورد. و خیلی‌ها می‌گویند این اصلا

میانجی‌گری کیفری از قوه قضاییه، تمام اختیار و تسلط آن در دست جامعه محلی است بنابراین ظرفیت عدالت‌ترمیمی در جامعه کامن لا بالا است. (مقام قضایی هم نظر شوراها می‌تواند میانجی‌گری کیفری را قبول دارد.) (Rāstād, 2017).

ماده ۸۲- در جرایم تعزیری درجه شش تا هشت که قابل تعلیق هستند، مقام قضایی می‌تواند به درخواست متهم و موافقت بزه دیده یا مدعی خصوصی و با اخذ تأمین متناسب، مهلتی که بیش از دو ماه نباشد به متهم بدهد تا برای تحصیل گذشت شاکی یا جبران خسارت ناشی از جرم اقدام کند همچنین مقام قضایی می‌تواند برای حصول سازش بین طرفین، موضوع را با توافق آنان به شورای حل اختلاف یا شخص یا موسسه‌ای جهت میانجی‌گری ارجاع کند. مدت میانجی‌گری از ۳ ماه بیشتر نخواهد بود. مهلت‌های مذکور در این ماده در صورت اقتضا فقط برای یک بار و به میزان مذکور قابل تمدید است. اگر شاکی گذشت کند و موضوع از جرایم قابل گذشت باشد، تعقیب موقوف می‌شود. در سایر موارد، اگر شاکی گذشت کند یا خسارت او جبران شود و یا راجع به پرداخت آن توافق حاصل شود و متهم فاقد سابقه محکومیت مؤثر کیفری باشد، دادستان می‌تواند پس از اخذ موافقت متهم، تعقیب وی را از شش ماه تا دو سال معلق کند. در این صورت، دادستان متهم را با رعایت تبصره‌های ماده ۸۱ (این قانون حسب مورد، مکلف به اجرای برخی دستورات موضوع ماده مذکور می‌کند. همچنین در صورت عدم اجرای تعهدات مورد توافق از سوی متهم بدون عذر موجه، بنا به درخواست شاکی یا مدعی خصوصی، قرار تعلیق تعقیب را لغو و تعقیب را ادامه می‌دهد).

تبصره: بازپرس می‌تواند تعلیق تعقیب یا ارجاع به میانجی‌گری را از مقام قضایی تقاضا نماید بنابراین میانجی‌گری کیفری به دو دسته تقسیم می‌شود:

۱) میانجی‌گری کیفری جامعه‌وی: مثل کامن لا که دست جامعه است و خارج از مقام قضایی.

میانجیگری نیست اما با توجه به اینکه بیرون از دستگاه قضایی به توافق می‌رسند، نزدیک به میانجی‌گری کیفری جامعوی می‌باشد. زیرا مقام قضایی تنها مهلت تعیین می‌کند و مداخله دیگری انجام نمی‌دهد و طرفین در مهلت مقرر، بیرون رفته و صحبت می‌کنند و احتمالاً یک میانجی در بیرون دارند و فقط نتیجه آن برای دادسرا مهم است لذا به جامعوی نزدیک می‌شود.

در شق دوم ماده ۸۲ هم چنین مقام قضایی می‌تواند موضوع را با توافق طرفین به شورای حل اختلاف یا موسسه ایی ارجاع دهد، ابتکار عمل در اینجا با مقام قضایی (دادسرا و دادگاه) است و جامعوی - دولتی (زیرا دادستان و مقام قضایی، اجازه آن را صادر می‌کنند و موضوع را به شورای حل اختلاف و یا شخص و موسسه ایی می‌فرستند. در واقع مرحله دوم را جامعه حل و فصل می‌کند ولی اجازه میانجی‌گری با مقام قضایی است. بعد از صدور دستور، شخص میانجی اول باید به صورت جدا با بزه دیده و بزه‌کار صحبت کند تا خواسته‌های آنان را بفهمد بعد جلسه مشترک می‌گذارد. اگر میانجی‌گری با موفقیت انجام شود طبق ماده اگر موضوع قابل گذشت بوده باشد، تعقیب موقوف می‌شود و قرار موقوفی تعقیب صادر می‌شود. و گذشت شاکی در صورت جلسه شورای حل اختلاف ثبت می‌شود و دیگر مراجعه بعدی شاکی به دادسرا نیاز نیست.

تفاوت خانه‌های اصناف و شوراهای داوری با موسساتی که هم اکنون در ماده ۸۲ آمده چیست؟ شوراهای داوری خودشان میانجی هستند در حالی که در میانجی‌گری شخص ثالث بی طرف است. در مواردی که موضوع در این شوراها حل می‌شود تفاوت عمده‌ای با ماده ۸۲ دارد و آن هم این است که شورای داوری، خودش میانجی می‌شد اما در ماده ۸۲ مقام قضایی ارجاع می‌کند، پس به جامعه رفته و جامعوی - دولتی است شورای حل اختلاف دیگر نمی‌تواند به شخص دیگری ارجاع دهد هر چند در ایران هنوز این انجمن‌ها تاسیس نگردیده اند. آیین نامه‌های شورای حل

اختلاف آیین حدود صلاحیت شورا به قرار زیر است؛ الف) رفع اختلاف محلی و حل و فصل اموری که ماهیت قضایی ندارند. ب) مذاکره به منظور ایجاد سازش بین طرفین در کلیه امور مدنی و همچنین امور جزایی که رسیدگی به آن‌ها منوط به شکایت شاکی خصوصی بوده و با گذشت وی تعقیب موقوف می‌شود. در حقوق کنونی ایران میانجی‌گری کیفری صراحتاً پیش بینی نشده است، اما شاید با مسامحه بتوان گفت که شورای حل اختلاف که دارای ماهیت نیمه جامعوی هستند به خصوص در آنجا که باید به عنوان یکی از موارد صلاحیتی خود سعی در مذاکره به منظور دستیابی به صلح و سازش بین طرفین جرایم قابل گذشت بنماید و بدین لحاظ که تحت نظارت مرجع قضایی عمل می‌کنند از مصادیق میانجی‌گری همراه با نظارت مقام قضایی هستند. در خصوص تکلیف مقرر برای دادگاه در ماده ۱۹۵ ق.آ.د.ک که به موجب آن "در مواردی که ممکن است با صلح طرفین، قضیه خاتمه پیدا کند. دادگاه کوشش و جهد کافی در اصلاح ذات البین، به عمل می‌آورد و چنانچه موفق به برقراری صلح نشود، رسیدگی و رای مقتضی را صادر خواهد کرد. که می‌توان آن را از مصادیق میانجی‌گری قضایی تلقی کرد همچنین واحدهای صلح و سازش مستقر در بعضی دادگستری که وظیفه دارند قبل از ارجاع پرونده به دادگاه طرفین را به مصالحه دعوت کنند و در این خصوص به آنان کمک کنند و نیز "دوایر مشاوره و مددکاری که مستقر در بعضی کلاسترها هستند قبل از به جریان انداختن شکایت، عملاً به منظور ایجاد صلح و سازش بین مرتکبان و بزه دیدگان جرایم قابل گذشت تلاش می‌کنند، می‌توان تا اندازه‌ای از مصادیق در میانجی‌گری قضایی و "میانجی‌گری کیفری پلیسی" که به هر حال درون تشکیلاتی هستند قلمداد کرد.

آیا این گذشت شاکی در نظام میانجی‌گری کیفری، قابل قبول هست؟ زیرا در ماده ۲۳ قانون مجازات اسلامی گفته شده گذشت شاکی باید منجز باشد و گذشت مشروط ترتیب اثر داده نمی‌شود

در حال حاضر اداره حقوقی گذشت شاکی رادر مرحله پلیس (در کلانتری) دارای آثار حقوقی دانسته است اما در لایحه شخص میانجی داری مقامی شده که گذشت نزد او مسموع است و آثار حقوقی دارد در فرانسه صورت جلسه ایی که توسط شخص میانجی تنظیم شده قابل عدول نیست مگر در موارد استثنایی ولی در قانون ایران، عدول از گذشت مسموع نیست.

اما آیا این گذشت نزد میانجی باعث سقوط دعوی عمومی می شود یا خصوصی؟ یا هر دو؟ در جرایم قابل گذشت به نظر می رسد چون جنبه ی خصوصی جرم بر جنبه ی عمومی آن غلبه دارد، این غلبه به جنبه عمومی هم سرایت کرده و هم دعوی عمومی و هم خصوصی را ساقط می کند. (در حقوق فرانسه دادستان می تواند بعد از گذشت شاکی از دعوی خصوصی، از نظر جنبه ی عمومی جرم را تعقیب کند

اما در دعوی جرایم غیر قابل گذشت ماده ۸۲ بیشتر جنبه خصوصی را از بین می برد اما حکم دعوی عمومی با توجه به صدور حکم تعلیق مشخص می گردد. در این صورت در جرایم غیر قابل گذشت مقام قضایی می تواند با جمع شرایطی که در ماده ۸۲ آمده است، تعقیب متهم را از ۶ ماه تا ۲ سال معلق نماید.

یعنی به نحوی نهاد مصالحه و میانجی را باهم جمع کرده اند و یک سیستم خاصی را ایجاد کرده اند توافق متهم در مورد میانجیگری کیفری و مصالحه کیفری ذکر شده و اگر متهم موافقت نکند دادستان چاره ای جز تعقیب ندارد.

توافق متهم راجع به جنبه عمومی است زیرا علاوه بر تعلیق تعقیب باید یکی از دستورات دادستان را نیز اجرا کند و در صورت عدم توافق متهم، دادستان مکلف به تعقیب است و بحث تعلیق تعقیب منتفی می شود و منع تعقیب هم نمی تواند باشد زیرا ادله وجود دارد. حداقل فایده ی نهاد میانجیگری کیفری سقوط دعوی خصوصی است. که این خیلی به نفع متهم است زیرا شاکی دیگر در پرونده حضور ندارد زیرا او در پیش بردن پرونده و جمع دلایل

خیلی کمک می کرد و اثر دلایل را شاکی جمع می کند و دادستان مثل شاکی پیگیر قضیه نیست در ماده ۸۲ در بحث جرایم غیر قابل گذشت گفته شده بود اگر میانجیگری کیفری با موفقیت انجام شود، دعوی خصوصی ساقط شده و دعوی عمومی به شرطی که متهم اجرای دستوراتی که دادستان از او خواسته را متعهد شود معلق می شود بین ۶ ماه تا ۲ سال (که گفتیم نهاد میانجی گری کیفری و سازش کیفری در این ماده با هم تلفیق گردیده است).

ذیل ماده مشکلی ایجاد کرده و سوالی که پیش می آید این است کدام تعهدات؟ در واقع متهم یک سری تعهدات به نسبت شاکی دارد و یک سری نسبت به دادستان، حال کدام منظور است؟ و اصولاً چگونه در خواست شاکی باعث لغو تعلیق می گردد؟

در حقوق فرانسه، تکلیف شاکی باید از همان ابتدا معین گردد، اگر متهم تعهدات خود نسبت به شاکی را انجام ندهد می توان درخواست الزام به انجام تعهدات بدهد. اما در لایحه صورت جلسه باید اعتبار امر مختومه را داشته باشد و وقتی شاکی گذشت کرد براساس قانون عدول از آن امکان پذیر نیست و اینجا شاکی گذشت کرده و اگر گذشت او قابل اعتبار فرض شده اگر دعوای خصوصی را در نظر بگیریم؟ اگر هم بگوییم تعهدات نسبت به دادستان مدنظر است، در آن صورت نقش شاکی را بسیار پررنگ قرار داده است و دعوای عمومی دیگر دست شاکی نباید باشد و دست دادستان است. به نظر می رسد در لایحه دعوای عمومی در دعوای خصوصی گره خورده یعنی اگر شاکی می تواند تعلیق را به هم زند و ماده ۸۲ این طور است که شاکی می تواند دعوای عمومی را به جریان اندازد و در مورد تعهداتی که متهم نسبت به دادستان دارد اگر آن را انجام نداد ماده ۸۱ تعیین تکلیف کرده است پس تعهدات در ماده ۸۲ تعهدات نسبت به شاکی است ([Rāstād](#), 2017).

۶-۵ مجازات های جایگزین حبس

حبس به عنوان کیفر در تاریخ تحولات حقوق کیفری یعنی نیمه دوم قرن هیجدهم همواره به عنوان یک واقعیت گریزناپذیر وجود داشته است. هر چند در طی ادوار مختلف تحولاتی در رویکرد به فلسفه مجازات حبس پدید آمده است. حق آزادی که پس از حق حیات اساسی ترین حق بشر محسوب می شود جایگاه خود را پیدا کرد و بر همین مبنا چهارچوب روابط قوای حاکم بر شهروندان بارها تعریف شد و حقوق شهروندی افزایش یافت و این مساله موجب قرونی تکالیف حکمرانان شد. مردم به دنبال دولت های پاسخگو بودند و انتظار داشتند حاکمان حقوق اولیه شهروندان را به صورت تمام و کمال حفظ و حراست کنند. محور قرار گرفتن حقوق اساسی شهروندان بویژه آزادی، سلب آزادی از افراد را به عنوان یک استثناء کاملاً محدود مطرح کرد و گستردگی استفاده از حبس و بازداشت موقت را زیر سوال برد و سلب آزادی تنها برای موارد مهم و خطرناک مجاز شمرده شده و از این حیث به لحاظ نظری مشروعیت کاربرد حبس در شکل جاری آن دچار تردید شد و کمتر کسی می پذیرفت که از تمام مجرمان باید سلب آزادی شود. آمارها نشان داد که حبس کیفری چه با فلسفه ارباب بازدارندگی چه با فلسفه اصلاح و درمان با شکست عملی مواجه شده است. در کشورهای با نظام کیفری حبس محور، نه تنها ارتکاب جرم کاهش نیافت، بلکه آمار تکرار جرم توسط محکومین سابقه دار رقم بالایی است. ضمن این شکست عملی انتقادهای گسترده ای به آثار منفی زندان هم از لحاظ اقتصادی هم از لحاظ اجتماعی صورت گرفت. هزینه های اقتصادی بالای زندان، حرفه ای تر شدن مجرمان زندانی شده، از هم پاشیدن خانواده های زندانیان و... تنها بخشی از اشکالات زندان بشمار می رفت. همه این اشکالات باعث شد حقوقدانان و متفکران علوم کیفری به دنبال یافتن جایگزین هایی برای مجازات حبس باشند در جهت تعدیل ین کیفر. منظور همان اشکالات نامبرده شده در کنار شکست عملی مجازات حبس و تردیدهایی که در مشروعیت نظری مجازات

زندان پدید آمده بود می باشد. موج این تحولات به کشور ما هم رسیده است- تدوین لایحه مجازات های اجتماعی نشان می دهد که دستگاه قضایی درصدد بر طرف کردن مشکل حبس محوری نظام کیفری می باشد نتایج یک تحقیق صورت گرفته شده نشان می دهد اکنون در قوانین کیفری ما بالغ بر هفتصد عنوان مجرمانه با مجازات حبس وجود دارد که ۱۵.۶ درصد این حبس ها شش تا نه ماه و ۳۰ درصد آن ها بیش از شش ماه تا ۲ سال و بقیه بیش از ۲ سال است (Ejtenābi, 2018).

۶-۶ بایگانی پرونده

این قرار اصولاً در راستای اعمال اصل موقعیت داشتن یا مناسب بودن تعقیب و به عنوان یکی از جایگزین های تعقیب توسط مقام قضایی مورد استفاده قرار می گیرد. (خالقی، ۱۳۹۵: ۲۸۵) قانونگذار موقعیت داشتن تعقیب را تحت آموزه های برخی دیدگاه های جرم شناسی مانند «برچسب زنی» مد نظر قرار داده است. به این سبب، مقام قضایی باید مجاز باشد در قبال کسانی که نخستین بار مرتکب جرم شده اند در راستای پیشگیری از زدن برچسب منفی، به بایگانی پرونده اقدام نماید (Ashouri, 2016). وقتی جرمی نظم اجتماعی را بر هم می زند باید تحت تعقیب قرار گرفته و مجرم به سزای عمل خود برسد و لذا بایگانی، خلاف این اصل است. اما مقام، جرم شناختی و به ویژه نهاد قضایی و لحاظ اینکه ورود متهم از دروازه عدالت کیفری می تواند آثار نامطلوبی بر روی متهم، خانواده و جامعه بر جای گذارد از این اقدام به نفع جامعه و متهم چشم پوشی کند.

این روش دارای دو نوع ساده و مشروط است. در گونه ساده، دادستان پس از سنجش اوضاع و احوال می تواند نسبت به کنارگذاری پیگرد دعوای کیفری و مختومه کردن پرونده مبادرت ورزد بدون اینکه برای اجرا شدن این شیوه، بزهکار را به انجام یک سری اقدام ها مکلف سازد. اما در گونه دوم، تصمیم مقام قضایی با تحمیل شرایطی بر بزهکار همراه است. به این صورت

که دادستان، کنارگذاری تعقیب دعوای کیفری را به متعهد شدن بزهکار به انجام اقدام‌هایی که می‌توانند جنبه اصلاحی-درمانی، توانگیر و ترمیمی داشته باشد منوط می‌نماید (Niyāzpūr, 2013).

بایگانی پرونده به صورت ساده و مشروط در قوانین سابق پیش‌بینی نشده بود و لذا طبق سیستم قانونی بودن تعقیب، مقام قضایی موظف بود در صورت ارتکاب جرم بدون توجه به درجات جرم (در فرض تعزیری بودن جرم ارتكابی) و نیز بدون توجه به مصالح متهم و جامعه، جرم را تعقیب کند و حق بایگانی پرونده را نداشت.

تحت تأثیر عوامل مختلفی از جمله یافته‌های فلسفی و جرم‌شناختی، نویسندگان قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ بایگانی ساده را پیش‌بینی نموده‌اند. ماده ۸۰ قانون آیین دادرسی کیفری مقرر می‌دارد: «در جرایم تعزیری درجه هفت و هشت، چنانچه شاکی وجود نداشته یا گذشت کرده باشد، در صورت فقدان پیشینه محکومیت مؤثر کیفری، مقام قضائی می‌تواند پس از تفهیم اتهام با ملاحظه وضع اجتماعی و سوابق و اوضاع و احوالی که موجب وقوع جرم شده است و در صورت ضرورت با اخذ التزام کتبی از متهم با رعایت مقررات قانونی، فقط یکبار از تعقیب متهم خودداری نماید و قرار بایگانی پرونده را صادر کند. این قرار ظرف ده روز از تاریخ ابلاغ، قابل اعتراض در دادگاه کیفری مربوط است.» بدیهی است که ماده مزبور، اختصاص به جرایم غیر قابل گذشت دارد؛ زیرا در جرایم قابل گذشت با اعلام رضایت شاکی خصوصی، قرار موقوفی تعقیب صادر می‌شود. اما سوالی که در این راستا مطرح می‌گردد آن است که قرار بایگانی پرونده با فرض انتساب جرم به متهم صادر می‌گردد؟ به نظر می‌رسد با توجه به این که مقام قضایی رسیدگی‌کننده در صورت عدم کفایت دلایل، حسب مورد باید قرار منع تعقیب یا حکم برائت متهم را صادر

نماید و نیز با توجه به عبارت «اوضاع و احوالی که موجب وقوع جرم شده است»، قرار بایگانی پرونده با این فرض صادر می‌شود. در بایگانی ساده، مقام قضایی تنها دو تصمیم در خصوص پرونده می‌تواند اتخاذ نماید: پرونده را به دادگاه ارسال کند یا آن را مختومه نماید؛ به این معنا که هیچ گونه تصمیمی اتخاذ نشود و مظنون با هیچ پیامد حقوقی مواجه نگردد. بزرگترین حسن مختومه کردن پرونده، جلوگیری از ورود متهم به درون نظام عدالت کیفری است. نخستین پرسشی که در این رابطه مطرح می‌گردد. این است که باتوجه به مزایای این روش، سبک بودن جرایم تعزیری مشمول آن و شرط فقدان پیشینه محکومیت مؤثر کیفری، چه دلیلی باعث گردیده که قانونگذار اعمال آن را منوط به صلاح دید مقام قضایی نموده است؟ آیا چنین امری باعث نخواهد شد که مقام قضایی در هر پرونده بنا بر ملاحظات مختلف، تصمیمات متفاوتی اتخاذ کرده و به این وسیله، باعث ایجاد تبعیض میان متهمین شود؟ به عبارت دیگر، ممکن است دو متهم دارای شرایط شبیه به یکدیگر باشند. به این معنا که تمام شرایط مندرج در ماده ۸۰ قانون آیین دادرسی کیفری نسبت به آنان صدق نماید؛ اما با توجه به اختیار واگذار شده به مقام قضایی، یکی از این دو متهم مشمول قرار بایگانی پرونده شده و دیگری از آن بی بهره بماند. موضوع دیگری که باید به آن اشاره نمود، استفاده از واژه ضرورت در ماده مزبور است. صرفنظر از اینکه مشخص نیست، واژه مزبور چه مواردی را می‌تواند در بر داشته باشد، در هیچ یک از مواد مندرج در قانون آیین دادرسی کیفری نیز به این موضوع اشاره نشده است که مقام قضایی مکلف است دلایل ضرورت عدم بایگانی پرونده را ذکر نماید. چنین موضوعی باعث می‌شود که حتی اگر هیچ گونه دلیل موجهی وجود نداشته باشد، نامبرده با اختیار کامل، مبادرت به آن نماید. نکته دیگری که در ارتباط با ماده مزبور می‌توان به آن اشاره نمود، بهره‌مندی متهمین جرایم تعزیری درجه هفت و هشت از این نهاد است. در حالی که در مورد تعلیق تعقیب که در قسمت

صرفاً باید برای شاکی پرونده در نظر گرفته می‌شد؛ زیرا نامبرده ممکن است معتقد باشد که رضایت وی واقعی نبوده است (Taghipour & Salimi, 2018).

نتیجه‌گیری

امروزه تورم جمعیت کیفری، یکی از چالش‌های اساسی در نظام عدالت کیفری است. قانونگذار به عنوان یک راه حل، غالباً راهبرد عقب نشینی نظام کیفری را در قالب سیاست‌هایی نظیر جرمزدایی، کیفرزدایی و قضازدایی پذیرفته‌اند. قضازدایی یک سیاست کیفری حل و فصل دعاوی کیفری به شیوه‌ها و جلوه‌های گوناگون، خارج از گردونه اقدامات رسمی سرکوبگرانه، یک راهبرد قراردادی شدن حقوق کیفری است که از حقوق مدنی گشته برداری شده است، با توجه به اینکه تعقیب دعوی کیفری هدف اصلی حقوق کیفری نیست؛ بلکه تعقیب ابزاری برای احراز حقیقت گم شده حقوق کیفری تلقی می‌شود.

هر چند که در قانون آئین دادرسی کیفری و قانون مجازات اسلامی رگ‌هایی از تعدیل الزام تعقیب در جهت قضازدایی از جمله بایگانی کردن پرونده، تعلیق و تعویق تعقیب، میانجیگری و غیره مشاهده می‌شود ولی این نهادها کافی و کامل نبوده بلکه با استفاده از آموزه‌های فقه و توجه به مقتضیات زمان از نهادهایی همچون حکمیت، شفاعت، بزه پوشی، قاعده درء و توبه باید رویکرد قضازدایی در نظام کیفری به شدت تقویت شود و حتی از آموخته‌های نظام تطبیقی از جمله نهاد و معامله اتهام در زمینه قضازدایی حتی در مرحله پلیس از طریق هشدار و تویخ و دلالت افراد به نهادهای مدنی راه حل‌های برون رفت از چالش‌های موجود بر اساس اسناد بین‌المللی در رفع اطاله دادرسی و تعقیب به وجود آورد.

بنابراین قضازدایی یکی از استراتژی‌های عقب نشینی حقوق جزا است که بیش از همه، راهکاری در جهت رفع بحران ناشی از تورم پرونده‌های موجود در مراجع قضایی می‌باشد که در دهه‌های اخیر

بعدی به آن اشاره می‌شود مقنن، جرایم تعزیری درجه شش را نیز مشمول آن قرار داده است. بنابراین از دیدگاه مقنن، جرایم درجه شش تا هشت در یک ردیف قرار داشته و به عبارتی، خطرشان به حدی نبوده که نتوان آن‌ها را مشمول تعلیق تعقیب قرار داد. این موضوع اشاره نشده است که مقام قضایی مکلف است دلایل ضرورت عدم بایگانی پرونده را ذکر نماید. چنین موضوعی باعث می‌شود که حتی اگر هیچ گونه دلیل موجهی وجود نداشته باشد، نامبرده با اختیار کامل، مبادرت به آن نماید. نکته دیگری که در ارتباط با ماده مزبور می‌توان به آن اشاره نمود، بهره مندی متهمین جرایم تعزیری درجه هفت و هشت از این نهاد است. در حالی که در مورد تعلیق تعقیب مقنن، جرایم تعزیری درجه شش را نیز مشمول آن قرار داده است. بنابراین از دیدگاه مقنن، جرایم درجه شش تا هشت در یک ردیف قرار داشته و به عبارتی، خطرشان به حدی نبوده که نتوان آن‌ها را مشمول تعلیق تعقیب قرار داد. این در حالی است که چه در نهاد بایگانی پرونده و چه در تعلیق تعقیب، پس از سپری شدن مدت تعلق، مجازاتی متوجه متهم نخواهد شد. همچنین بنای ایجاد این دو نهاد چیزی جز کنار گذاشتن متهم از فرآیند قضایی و رفع برچسب محکومیت نیست. به همین دلیل، مشخص نیست که عدم پیش بینی جرایم تعزیری درجه شش در ارتباط با نهاد بایگانی پرونده چه توجیهی می‌تواند داشته باشد. در انتها به این نکته می‌توان اشاره نمود که طبق ماده مزبور، قرار بایگانی پرونده نیازی به موافقت متهم ندارد. به عبارت دیگر، حاکمیت اصل برائت و بی گناهی متهم باعث پیش بینی چنین وضعیتی شده است.

به همین دلیل، اگر بنا باشد یکی از معترضین به این قرار را متهم بدانیم ولو اینکه ممکن است متهم بر این اعتقاد باشد که نتیجه نهایی دادرسی منتهی به برائت وی خواهد شد، اما طول مدت دادرسی به تنهایی می‌تواند به حیثیت او لطماتی وارد کرده و باعث خدشه دار شدن اصل برائت شود. لذا قابل اعتراض بودن این قرار

-گسترش قلمرو بایگانی کردن پرونده‌های قضایی - کیفری؛ در حال حاضر این شیوه فقط به جرمهای تعزیری درجه هفت و هشت محدود می‌شود. در نتیجه، دادستان نمی‌تواند از آن برای کنارگذاری تعقیب مرتکبان دیگر جرم‌ها استفاده نماید.

- پیشینی حق اعتراض به بایگانی کردن پرونده‌های قضایی - کیفری برای اعلام کنندگان جرم؛ بایگانی کردن پرونده به رهایی متهمان از تعقیب می‌انجامد. به همین جهت، پیشینی حق اعتراض برای اعلام کنندگان جرم نسبت به تصمیم دادستان می‌تواند نقش مؤثری در حمایت از حقوق آنان ایفاء کند.

-پیشینی تدابیر مراقبتی - اصلاحی در خصوص ترک تعقیب دعوای کیفری؛ در ماده ۷۹ به اتخاذ تدابیر مراقبتی - اصلاحی جهت متمایل ساختن بزهکاران به سمت بازپروری توجه نشده است.

-گسترش قلمرو تعویق تعقیب دعوای کیفری؛ این شیوه در قسمت نخست ماده ۸۲ قانون آیین دادرسی کیفری مورد توجه قرار گرفته است؛ اما این ماده قلمرو روش مذکور را صرفاً به جرمهای تعزیری درجه شش تا هشت محدود کرده است. باتوجه به اینکه برخی از جرمهای دارای کیفر حد، قصاص و دیه از گذشت شاکی - بزه دیده بسیار متأثر هستند، می‌توان قلمرو این شیوه را گسترش داده و این دسته از جرم‌ها را در آن گنجانده.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

Dejudicialization represents a fundamental shift in the philosophy of criminal justice administration, emerging from the increasing inefficiency and congestion of judicial systems worldwide. This approach reflects a deliberate withdrawal of the judiciary from handling

مورد توجه نظام عدالت کیفری قرار گرفته است. و می‌توان بیان داشت که قضازدایی سعی دارد تا از ورود افراد به فرآیند رسمی رسیدگی کیفری جلوگیری کند و یا در صورت ورود آن‌ها به این فرآیند رسمی رسیدگی، از طریق اعمال برنامه‌ها و ساز و کارهای مختلف به ویژه میانجیگری، افراد را از این فرآیند خارج کند.

هر چند نظام کیفری ما با اقتباس فرانسوی اصل الزام تعقیب را در اولویت قرار داده است، لیکن با پیروی از منابع فقهی که دارای ظرفیت‌های بالقوه‌ای جهت اعمال سیاست جنایی قضازدایی بوده چرخه عدالت کیفری از حالت سنتی باید تعدیل شود، چرا که یکی از رسالت‌های عظیم حقوق جزا حمایت از نظم و مصالح عمومی بوده و دادستان و مقام قضایی در مقام قضازدایی زمانی که مصلحت حداکثری عموم باشد می‌تواند با اعمال تعقیب‌زدایی و قضازدایی زمینه‌های تحولات جدید علوم جنایی و بالینی کردن تعقیب را فراهم سازد. هر چند که در قانون آیین دادرسی کیفری و قانون مجازات اسلامی رگ‌هایی از تعدیل الزام تعقیب در جهت قضازدایی از جمله بایگانی کردن پرونده، تعلیق و تعویق تعقیب، میانجیگری و غیره مشاهده می‌شود ولی این نهادها کافی و کامل نبوده بلکه با استفاده از آموزه‌های فقه و توجه به مقتضیات زمان از نهادهایی همچون حکمیت، شفاعت، بزه پوشی، قاعده دراء و توبه باید رویکرد قضازدایی در نظام کیفری به شدت تقویت شود و حتی از آموخته‌های نظام تطبیقی از جمله نهاد و معامله اتهام در زمینه قضازدایی حتی در مرحله پلیس از طریق هشدار و توبیخ و دلالت افراد به نهادهای مدنی راه حل‌های برون رفت از چالش‌های موجود بر اساس اسناد بین‌المللی در رفع اطاله دادرسی و تعقیب به وجود آورد.

minor or reconcilable offenses, redirecting them toward non-judicial mechanisms aimed at efficiency, reconciliation, and community engagement. The concept stems from the understanding that criminal proceedings are inherently dualistic—on one hand, protecting individual liberties, and on the other, ensuring

public order and safety. Yet, the modern criminal justice landscape reveals that overreliance on formal prosecution often results in stigmatization, social exclusion, and the reinforcement of criminal identities. In response, dejudicialization seeks to prevent individuals from entering the formal judicial process or to divert them from it at the earliest opportunity. Its mechanisms—ranging from alternative dispute resolution to community-based correctional strategies—reflect a broader humanistic and pragmatic evolution in criminal policy. Within Iranian law, the movement toward dejudicialization aligns with both constitutional mandates and contemporary criminological thought, recognizing the judiciary's limitations and advocating for participatory justice and restorative frameworks as more sustainable alternatives to punitive adjudication (Taghipour & Salimi, 2018).

The theoretical and criminological foundations of dejudicialization are deeply rooted in the evolution of social defense theories and modern criminology. The New Social Defense School, in particular, positioned itself as a humanistic reform against the positivist doctrine that viewed the offender as irredeemable. Advocates of this school argued for rehabilitative engagement rather than exclusionary punishment, emphasizing that the preservation of social order depends on the reintegration of offenders rather than their isolation (Najafi Abrondābādi, 2003a, 2003b). Criminological research further demonstrated that traditional judicial interventions often exacerbate recidivism by labeling offenders and reducing their prospects for reintegration. Theories such as interactionism and labeling critique the rigidity of punitive responses, suggesting that judicial discretion should prioritize proportionality, context, and the offender's potential for reform. Thus, dejudicialization emerged as a rational extension of

criminological pragmatism, calling for mechanisms that prevent over-criminalization and the unnecessary engagement of the judiciary. From a policy standpoint, this shift reflects an acknowledgment that the judiciary's resources should be concentrated on serious crimes while peripheral disputes are resolved through non-punitive or restorative avenues. Such perspectives highlight that the purpose of criminal law is not the relentless pursuit of prosecution but the equitable restoration of social balance through tailored, humane interventions (Taghipour & Salimi, 2018).

In modern Iran, dejudicialization has found expression through several legal and procedural reforms that mirror global trends in alternative criminal justice. The Iranian legal system, while historically influenced by French procedural traditions, has increasingly incorporated restorative and diversionary mechanisms. Notable among these are prosecutorial discretion, case suspension, conditional release, and mediation practices that aim to resolve disputes without resorting to formal trials. These mechanisms operate across three main stages: the police phase, the prosecutorial phase, and the judicial phase. Early-stage dejudicialization, particularly at the police or prosecutorial level, has the greatest potential to reduce caseloads and minimize the social and financial burdens of litigation. Measures such as the decision to archive cases under Article 80 of the Criminal Procedure Code, the use of verbal indictments, and the introduction of semi-freedom systems have transformed Iran's criminal policy landscape. The semi-freedom provision under Article 55 of the Islamic Penal Code allows convicts to engage in professional or educational activities outside prison, thereby preserving social ties and preventing institutionalization (Ashouri, 2016). Similarly, conditional release, electronic monitoring, and repentance-based exemptions under

Articles 58, 62, and 114–120 of the Penal Code exemplify Iran's growing reliance on non-custodial, reform-oriented sanctions (Homayfi & Digarān, 1998). Collectively, these institutions underscore a strategic orientation toward efficiency and rehabilitation, emphasizing the individualization of justice and the reduction of unnecessary judicial intervention.

The outcomes of dejudicialization manifest not only in procedural efficiency but also in the broader transformation of social relations, justice perception, and state–society interaction. By diverting minor cases away from formal prosecution, dejudicialization prevents the labeling and marginalization of individuals who might otherwise face lifelong stigma. It reduces the economic burden of criminal justice administration and redirects state resources toward more severe offenses. Furthermore, it enhances the participatory dimension of justice by involving civil society organizations, community councils, and local mediation committees in conflict resolution. This participatory element is particularly critical in societies where the justice system must maintain both legitimacy and accessibility. Dejudicialization also facilitates reconciliation by transforming adversarial processes into cooperative ones; victims and offenders are encouraged to seek mutual understanding rather than retribution. This restorative orientation aligns with Islamic and traditional Iranian values of conciliation, forgiveness, and moral restoration, offering a culturally coherent model of justice. Moreover, by fostering cooperative engagement between citizens and institutions, dejudicialization strengthens civic trust and social cohesion, mitigating the alienating effects of punitive justice (Najafi Abrondābādi, 2003a, 2003b). The result is a justice system that aspires not merely to punish but to heal the social fabric disrupted by crime.

From a procedural standpoint, dejudicialization in Iran operates across multiple stages—legislative, prosecutorial, judicial, and executive—each contributing distinctively to the diversion of criminal cases from formal adjudication. At the legislative stage, lawmakers can exercise preventive dejudicialization by decriminalizing minor conduct or by delegating adjudicative authority to administrative or disciplinary bodies. Such legislative foresight reduces potential criminalization and alleviates systemic strain. At the prosecutorial stage, dejudicialization is most prominently reflected in the power of prosecutors to suspend prosecution or archive cases deemed minor or non-threatening. The introduction of plea bargaining, though not yet fully institutionalized, represents an emerging strategy for case simplification and resource optimization. In the judicial stage, mechanisms like mediation and deferred judgment—articulated in Articles 81 and 82 of the 2014 Criminal Procedure Code—allow judges to promote reconciliation and postpone sentencing contingent upon rehabilitation efforts (Ashouri, 2016). Furthermore, the establishment of conditional suspension and alternative sentencing under Articles 40–46 of the Islamic Penal Code allows courts to tailor justice to individual circumstances (Goldūst Jūybārī & Morādīān, 2015; Holman & Quinn, 1995; Lottermoser & Koulb, 2008). In the execution phase, judicial discretion extends to the implementation of semi-custodial measures, community service, and probationary oversight, further minimizing the reliance on incarceration. Collectively, these mechanisms reflect a coherent legal ecosystem designed to manage criminality through differentiation, flexibility, and social reintegration rather than through uniform penal coercion.

In practical terms, Iran's dejudicialization strategy encompasses a diverse range of

institutions, from conditional prosecution and deferred sentencing to criminal mediation and case archiving. Each of these institutions operates on the principle of proportionality and expediency, ensuring that minor offenses are addressed through corrective and restorative rather than punitive means. The conditional suspension of prosecution, first introduced in Iran's 1970s legal reforms and reaffirmed in the 2014 Criminal Procedure Code, exemplifies this principle by allowing prosecutors to withhold charges if offenders demonstrate remorse, compensate victims, or engage in rehabilitative programs (Ashouri, 2009). Similarly, the suspension of punishment and deferred judgment mechanisms—rooted in the Anglo-American probation system and adapted to the Iranian legal context—embody the rehabilitative ideals of modern criminal policy (Najafi Abrondābādi, 2003b; Reṣā'ī, 2010). Mediation, recognized under Article 82 of the same Code, institutionalizes reconciliation between offender and victim, integrating community involvement while preserving judicial oversight (Rāstād, 2017). Beyond these, the use of alternative sanctions such as community service, fines, and educational obligations under Article 46 demonstrates the judiciary's commitment to reducing incarceration rates (Ejtenābi, 2018). Finally, the mechanism of case archiving, grounded in Article 80, allows prosecutors to decline prosecution where social harm is minimal or restitution has occurred, further aligning procedural justice with criminological rationality (Niyāzpūr, 2013). Collectively, these reforms illustrate a systemic movement from punitive rigidity toward restorative adaptability, signaling the maturation of Iran's criminal justice paradigm.

In conclusion, dejudicialization has evolved into a central strategy within Iran's criminal policy framework, serving as both a legal necessity and a moral imperative in an era of

judicial overload and societal transformation. It reconciles the dual objectives of protecting public order and safeguarding individual rights by promoting flexibility, proportionality, and human dignity in criminal proceedings. The Iranian experience demonstrates that the judiciary's role need not diminish under dejudicialization but rather evolve toward a supervisory and facilitative function. As the legal system continues to balance efficiency with equity, the integration of restorative, administrative, and community-based justice models offers a pragmatic path forward. Ultimately, dejudicialization redefines justice as a shared societal responsibility rather than a purely institutional task, aspiring to transform the criminal justice process into one of reconciliation, rehabilitation, and collective moral renewal.

References

- Ashouri, M. (2009). *Criminology Course Handout*. Faculty of Law and Political Sciences, University of Tehran.
- Ashouri, M. (2016). *Criminal Procedure* (Vol. 1). SAMT Publications.
- Ejtenābi, M. (2018). A Criminal Review of Alternatives to Imprisonment. *Qanoun Yār Scientific-Legal Quarterly*, 2(8).
- Goldūst Jūybārī, R., & Morādiān, M. (2015). Suspension of Sentencing in Iranian and French Law. *Legal Research Quarterly*(70).
- Holman, J., & Quinn, J. F. (1995). *Criminal justice: principles and perspectives*. West publishing Company.
- Homayī, K., & Digarān. (1998). *Supervised Suspension in the World* (Translated by H. Aqayi Nia ed.). Mizan Publishing.
- Lottermoser, L., & Koulb, P. (2008). *Essentials of French General Criminal Law* (Translated by M. Rūh al-Amīnī. 1st ed.). Mizan Publishing.
- Najafi Abrondābādi, A. H. (2003a). From Classical Criminal Justice to Restorative Justice. *Specialized Journal of Razavi Islamic Sciences University*(9 & 10).
- Najafi Abrondābādi, A. H. (2003b). *Restorative Justice Handout*. Shahid Beheshti University Publications.
- Niyāzpūr, A. H. (2013). *The Agreed-Upon Nature of Criminal Procedure*. Mizan Publishing.
- Rāstād, M. (2017). Criminal Mediation. National Conference on World Scientific Research in

Management, Accounting, Law, and Social Sciences,

Rezā'ī, G. (2010). *Strategies of Suspension and Prosecution in the Criminal Process*. Mizan Publishing.

Taghipour, A., & Salimi, V. (2018). The Impact of Criminological Ideas on Reducing Prosecution Cases. *Criminal Law Research Journal*, 9(1).